

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این بود که آیا تغییر مقام ابراهیم (علیه السلام) از محلی که الآن در آن قرار داده شده به محل دیگر جایز است یا خیر و اگر جایز است مسئله طواف (که طبق قول مشهور طواف بین البیت و المقام است) چه می شود؟ اگر تغییر پیدا کرد مسئله نماز طواف چگونه می شود؟ در جلسه گذشته گفته شد که در میان اهل سنت بیش از 20 سال این مسئله مطرح بوده و علمایشان رساله هایی در این زمینه نوشتند. کتاب هایی را آن هیئت کبارالعلماء، رابطه العالم الاسلامیة نوشته و بعد اشخاصی مثل مفتی اعظم شان رساله ای در همین زمینه نوشته اند که تغییر مقام جایز است.

نخستین بحثی که در جلسه گذشته مطرح شد آن است که مراد از مقام ابراهیم (که در دو آیه از آیات قرآن به آن اشاره شده) چیست؟ گفته شد که چهار احتمال در آن وجود دارد، روایات و قرائن فراوانی داریم بر این که مراد از مقام ابراهیم خود همین سنگی است که ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام هم برای ساختن بیت روی او می رفت و هم بعد از ساختن اعلام و جوب حج می کرد که آثار پای ابراهیم هنوز موجود است.

تنها نکته باقی مانده کلامی از شوکانی است که از علمای اهل سنت می باشد. وی می گوید: «و فی مقام ابراهیم (علیه السلام) احادیث کثیرة مستوفاة فی الاممات و غیرها و الاحادیث الصحیحه تدلّ علی أنّ مقام ابراهیم هو الحجر الذی کان ابراهیم یقوم علیه لبناء الکعبه»^[1]؛ شوکانی تصریح دارد که مقام ابراهیم خود همین سنگ است، نه مطلق اعمال حج و نه مطلق حرم، بلکه خود این سنگ عبارت است از مقام ابراهیم.

مطلب دوم: تاریخ قرار دادن مقام ابراهیم (علیه السلام)

دومین نکته آن است که تاریخ قرار دادن این مقام چه زمانی است؟ آیا از اول حضرت ابراهیم (علیه السلام) مقام را با فاصله از بیت (همین جایی که الآن قرار داده شده) قرار داد؟ در زمان ابراهیم (علیه السلام) چگونه بوده و حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از این که بیت را ساخت و اعلام حج کرد، مقام را کجا قرار داد؟

پرسش دوم آن که قبل از اسلام در عهد جاهلیت این مقام کجا قرار داشته است؟ بالأخره از زمان ابراهیم (علیه السلام) تا زمان اسلام سال های زیادی فاصله بوده و مشرکین، کفار، این مقام را کجا قرار دادند؟ نکته ای که وجود دارد آن است که با این که کعبه بُتگده شد و بت های زیادی را در بالای کعبه برای پرستش قرار دادند، اما تاریخ می گوید هیچ گاه این سنگ و این مقام را مورد پرستش قرار ندادند حتی مشرکین.

پرسش سوم آن است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این سنگ (که در روایات از آن تعبیر به: «حجر یاقوتیه من الجنة» شده)، کجا قرار داشت؟ آیا در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در همین جایی که فعلاً هست قرار داشت یا آن که چسبیده به کعبه بوده است؟ اگر ملصق و چسبیده به دیوار بیت بود چه کسی آن را از آنجا تغییر داد؟ آیا خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) این کار را کردند؟

آنچه مشهور از مورخین از شیعه و سنی نقل می‌کنند آن است که این مقام در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) چسبیده به بیت بود و در زمان ابوبکر هم بود، تا سال 18 هجری متصل بوده و از آن سال به بعد عمر آن را با فاصله و در این جایی که موضع فعلی است قرار داد. این يك بحثی است که باید دید که «من آخر المقام من البيت الى موضعه الفعلي»؟ تاریخ قرار داشتن این مقام چه زمانی بوده است؟

در جلسه گذشته گفته به آن زمینی که این سنگ روی آن قرار دارد مقام نمی‌گویند، بلکه خود سنگ مقام و محلی است که «قام به ابراهیم» و مقام را معنا کردیم. در ادامه به بحث‌های مفصلی که اهل سنت پیرامون تاریخچه قرار داشتن این سنگ دارند اشاره خواهیم کرد.

تاریخ جابجایی مقام ابراهیم (علیه السلام)

قول معروف و تقریباً قریب به اتفاق آن است که این مقام در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ملصق به بیت بوده و بعد در زمان ابوبکر نیز به همین صورت بوده تا سال 18 هجری، در این سال عمر آن را از آنجا تغییر داد. این قول معروف بین اهل سنت است؛ یعنی بیش از 90 درصد مورخین و محدثین اهل سنت از متقدمان تا متأخران ایشان این نظر را دارند.

دیدگاه اهل سنت؛ روایت اول

بی‌هقی در سنن خود روایتی را از عایشه نقل می‌کند که: «إن المقام كان زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) و زمان ابی‌بکر ملتصقاً ثم اخره عمر بن الخطاب»^[2]. این روایت را ابن حجر عسقلانی در فتح الباری می‌گوید که سند این روایت قوی است^[3]. ابن کثیر در تفسیر خودش^[4] سند این حدیث را صحیح می‌داند؛ یعنی طبق مبانی که خود عامه دارند اسنادش درست است. دو اشکال بر این حدیث وارد شده است.

اشکال اول و پاسخ آن

در سند بی‌هقی، احمد بن کامل و عبدالعزیز ابن محمد الدراوردی وجود دارد. نسبت به احمد بن کامل گفته‌اند: «كان يعتمد على حفظه فيهم و كان متساهلاً ربما حدث من حفظه بما ليس في كتابه»؛ او گاهی اوقات به کسی که در کتاب خودش نبوده نیز اعتماد بر حافظه خودش می‌کرده و او را ذکر می‌نموده است.^[5]

در جواب گفته‌اند تنها کسی که درباره احمد بن کامل اشکال کرده دارقطنی است و این حرف دارقطنی درست نیست؛ زیرا ذهبی که از بزرگان رجالین اهل سنت است و با این که در رجال بسیار دقیق و سخت‌گیر است، اما با این حال این کلام دارقطنی را رد می‌کند.^[6]

اما نسبت به عبد العزیز ابن محمد الدراوردی گفته شده است: «أنه كان يحدث من كتاب غيره و يخطأ»؛ او گاهی اوقات از

کتاب دیگران حدیث نقل می‌کرده و خطا می‌نموده است. در اینجا نیز باز در کتاب الجرح و التعديل آمده که عبدالعزیز درآوردی صالح لیس به بأس»^[7]، یا در کتاب الجوهر النقی حافظ بن ترکمانی می‌گوید: «الدرآوردی احتج به الشیخان و بقية الجماعة و قال ابن معین: ثقة حجة» که توثیق صریح دارد.^[8]

اشکال دوم و پاسخ آن

مقدمه اشکال آن است که در جلسه گذشته گفته شد که شخصی رساله‌ای در همین بحث تغییر مقام نوشته به نام شیخ عبدالرحمن معلمی و بعد شیخ سلیمان الحمدان در رد او کتابی نوشته به نام نقض المبانی من فتوی الیمانی و او را رد کرده و این روایاتی که در این باره آمده که عمر مقام را تغییر داده، شیخ سلیمان الحمدان در اکثر آنها خدشه کرده است. بعد آل الشیخ که مفتی اعظم است در رد سلیمان حمدان کتابی نوشته به نام نصیحة الاخوان و خودش نیز رساله مستقلى دارد به نام الجواب المستقیم فی جواب نقل مقام ابراهیم.

اشکالی که ابن حمدان به این روایت کرده آن است که اصلاً این روایت عایشه نیست، بلکه می‌گوید: «و هذا الحديث من كلام عروه»^[9]؛ یعنی می‌خواهد بگوید اصلاً روایت نیست و این که می‌گویند عایشه نقل می‌کند در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اینطور بود و عمر این کار را کرد روایت نیست، بلکه کلام عروه بن زبیر است (که خواهرزاده عایشه می‌شود).

پاسخی که از ابن حمدان داده شده آن است که می‌گویند: «و اما ما ذكره صاحب النقض عن علل ابن ابي حاتم فلا يؤثر في رواية السلمی الحديث عن ابي ثابت»؛ در این روایتی که اینجا نقل کرده که از عایشه است این تأثیری و ضرری وارد نمی‌کند، «لأن کون ابي زرعه لم يسمع هذا الحديث إلا موقوفاً على عروه لا يمنع ان يسمعه السلمی مسنداً إلى عایشه»^[10]؛ هیچ اشکال و منافاتی ندارد که ابي زرعه این روایت را از عروه نقل کند، اما دیگری این روایت را از عایشه نقل کرده باشد.

بنابراین در روایت نخست که از عایشه نقل شده، اهل سنت تمام اشکالاتی که بر آن وارده شده است پاسخ داده شده است و دیگر مشکلی در این روایت وجود ندارد.

روایت دوم: روایت هشام بن عروه

روایت دیگر حدیث هشام بن عروه از پدرش عروه است: «عن هشام بن عروه عن أبيه أن رسول الله (صلی الله علیه وآله) و أبابکر و عمر بعض خلافته كانوا يصلون صقع البيت حتى صلى عمر خلف المقام»^[11]، پدر عروه (که زبیر است) می‌گوید پیامبر (صلی الله علیه وآله)، ابابکر و عمر (در بعضی از ایام خلافتش) نمازشان را چسبیده به بیت می‌خواندند نه با فاصله تا این که عمر پشت مقام نماز خود را خواند. این روایت به دلالت تضمنی دلالت دارد که عمر بعداً مقام را آورد و با فاصله از بیت قرار داد و بعد پشت آن نماز خواند.

بعد می‌گوید: «و اصرح من هذه الرواية ما روى عبدالرحمن بن ابي حاتم في العلل عن هشام بن عروه عن أبيه أن المقام كان في زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) و زمان ابي بكر متصلاً للبيت ثم اخره عمر بن الخطاب»^[12]، بعد می‌گوید: «و الروایتان ثابتان»^[13]. طبق مبنای مرحوم بروجردی در اینجا دو روایت نیست؛ زیرا راوی هر دو روایت همان هشام بن عروه است و هشام نیز از پدرش نقل کرده و اینطور نیست که يك روایت این باشد که پیامبر نماز را آنطور خواند، يك روایت این باشد که مثلاً عمر آمد مقام را تغییر داد!

تا اینج يك روایت از عایشه است که سندش آن نیز (طبق دیدگاه اهل سنت) اشکالی ندارد و آن اشکالاتی را که وارد شده

خودشان جواب دادند. روایت دیگر از هشام بن عروه از خود عروه است که تا اینجا دو روایت قابل قبول است.

روایت سوم

سومین روایت در مصنف عبدالرزاق از ابن جریج آمده که می‌گوید: «قال سمعت عطا و غيره من اصحابنا يزعمون أن عمر اول من رفع المقام فوضعه موضعه الآن و إنما كان في قُبُل الكعبة (يا في «قُبُل الكعبة»)، ابن جنید می‌گوید من از عطا و غیر عطا شنیدم که «یزعمون أن عمر اول من رفع المقام»، «زَعَمَ» در اصطلاح امروزی به معنای گمان باطل و «قولٌ یكون مظنةً الكذب» است، اما در اصطلاح و استعمالات قدیم «زَعَمَ» به معنای قول ثابت و محکم است، نظیر «لاینبغی» الآن در زمان ما به معنای: «بهتر است این کار انجام نشود» است، ولی در عصر صدور روایت کلمه «لا ینبغی» ظهور در حرمت دارد.

این‌گونه نقل کرده‌اند که: «إن أهل الحجاز يطلقون الزعم على القول»؛ عرب‌های حجاز به قول ثابت و محکم می‌گویند «زَعَمَ»، «زَعَمَ فلان»^[14] یعنی «اعتقد فلان» یا «قال فلان». این را نیز نقل می‌کنند از قول یکی از اعراب حجاز به پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: «یا محمد أتانا رسولك فزعم لنا أنك تزعم أن الله أرسلك» یعنی «فقال لنا أنك تقول أن الله أرسلك»، یا در بعضی از تعابیر داریم «زعم جبرئیل کذا» یعنی «قال جبرئیل». نقل می‌کنند سیبویه در کتاب خودش گاهی اوقات می‌خواهد قولی را از خلیل نقل کند می‌گوید: «و زعم الخلیل» یعنی «قال الخلیل»، اینطور نیست که او يك مطلب ظنی را می‌گوید، بلکه می‌گوید خلیل این نظر را دارد منتهی ما این نظر را قبول نداریم.

بنابراین يك قولى که دیگری قبول ندارد تعبیر به «زَعَمَ» می‌کنند؛ یعنی يك قولى را که ما می‌خواهیم بگوئیم قبول نداریم ولی دیگری گفته محکم هم گفته از روی یقین هم گفته تعبیر «زَعَمَ» می‌شود. البته در زمان ما «زَعَمَ» به معنای گمان 70 درصد و به معنای ظن است، اما در تعابیر گذشته «زَعَمَ» به معنای ظن نیست. در قرآن از مشرکین به معنای قول ثابت محکم در نزد خودشان است.^[15] لذا اینکه در اینجا آمده می‌گوید عطا و غیر عطا «یزعمون» یعنی «يقولون أن عمر اول من رفع المقام فوضعه موضعه الآن و إنما كان قبل الكعبة»، مقام جلوی کعبه و متصل به کعبه بوده است.

دو اشکال در روایت سوم

1. مناقشه‌ای که شده همین است که می‌گویند روایت عبدالرزاق از ابن جریج را ابن جریج انکار کرده: «أنكرها ابن جريح بقوله سمعت عطاء و غيره من اصحابنا يزعمون ان عمر اول من رفع المقام كما جاء مصرحاً به في رواية ابن ابى عروبة من طريق عبدالرزاق نفسه فاختصر ذلك عبدالرزاق في مصنفه بعد اختلاطه بحذف «يزعمون» و هو تصرفٌ يحيل المعنى فلا تجوز رواية ذلك عن ابن جريح إلا مقرونةً بإنكاره»، می‌خواهند بگویند اولاً در مصنف عبدالرزاق این کلمه «یزعمون» نیامده و ثانیاً اگر هم آمده کشف از این می‌کنیم که ابن جریج می‌خواهد انکار کند؛ یعنی اگر ابن جریج می‌گوید «یزعمون»، اشاره به ضعف آن داشته است.

بنابراین يك اشکال این است که خود کسانی که از اینها نقل می‌کنند این «یزعمون» را آوردند هر چند «یزعمون» قول ثابت برای ایشان بوده، ولی در نظر اینها به عنوان ضعف تلقی می‌شده است.

2. «و أما قول عطا و من وافقه على رأيه فلم يستند فيه إلى دليل بل هو مجرد رأى»؛ این اصلاً روایت نیست نظر عطا می‌باشد، «و الرأى لا يعد علماً و لا يدخل في حده»؛ این رأی عطاست و نظر اجتهادی اوست (و می‌گوید به نظر من اینطور بوده) و از يك صحابی آن هم از کسی که حضور داشته باشد نقل نمی‌کند، «فلا يصلح أن يكون حجة»^[16].

نظیر این مطلب گاه در فقه ما نیز هست که می‌گوئیم این مقطوع است یا این مقطوع ابن اذینه که در بحث ارث زوجه مطرح است، يك عده می‌گویند این روایت نیست و فتوای ابن اذینه است. بنابراین این رأی عطاست نه به عنوان يك حدیث.

پاسخ از اشکالات روایت سوم

در جواب می‌گویند:

1. این رأی نیست، بلکه این هم از اخبار و اموری است که «لا مجال للرأی فیها»، عطا دارد يك چیز تاریخی را نقل کرده و می‌گوید این به مقام ابراهیم ملصق بود و عمر آن را از کنار کعبه با فاصله قرار داد. لذا اصلاً احتمال این که در اینجا رأی باشد بسیار احتمال بعیدی است. به نظر می‌رسد این سخن درستی است؛ زیرا در مقام حکم شرعی نیست. گاهی اوقات می‌گوئیم این راوی فتوا و رأیش را می‌گوید و جایی است که يك حکمی باشد، ولی جایی که تاریخ را نقل می‌کند، عنوان رأی را ندارد.

2. این که صاحب نقض المبانی می‌گوید در مصنف عبدالرزاق کلمه «یزعمون» نیامده است، اشتباه است؛ چرا که در این کتاب کلمه «یزعمون» وارد شده است.^[17]

3. ثالثاً یزعمون به معنای قول محقق است و در احادیث زیادی کلمه ظن به معنای قول محقق آمده است. الآن در اصطلاحات ما «زعم» به معنای گمان و ظن است.

تا اینجا از عایشه، از عروه، از عطا و غیر عطا، عده زیادی هستند که گفته‌اند مقام ابراهیم در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ابوبکر ملصق به بیت بوده و بعد عمر آن را در همین موضع فعلی‌اش آورد.

روایت چهارم

باز از مجاهد نقل شده که می‌گوید: «اول من أخرّ المقام إلى موضعه الآن عمر بن الخطاب»، ابن حجر این را نقل کرده و گفته این سندش هم سند صحیحی است.^[18] بعد می‌گوید: «و ذکر ابن کثیر فی تفسیره أنه اصح مما فی رواة ابن مردويه عن مجاهد»؛ در مقابل این قول دومی وجود دارد که راوی قول دوم ابن مردویه است. می‌گوید: «ان النبی(صلی الله علیه وآله) هو الذی حوله»^[19]، ابن کثیر در تفسیرش، این روایاتی که عمر آمد تغییر داد را آورده، این روایت ابن مردویه را هم آورده بعد می‌گوید اصح آن روایات است.

بنابراین تا اینجا دو قول است و این دو قول در این مشترک‌اند که این مقام ملصق به بیت بوده، يك قول (که تقریباً بیش از نود درصد اهل سنت می‌پذیرند) می‌گویند عمر قرار داد. قول دوم که خود اهل سنت هم آن را تضعیف می‌کنند ابن مردویه آورد و او هم از مجاهد نقل می‌کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را تغییر داد.

نکته مهم اینجا اینست که ابن مردویه که از مجاهد نقل می‌کند، از مجاهد قول مقابلش هم نقل شده و چون آن قول مقابل مؤیدات دیگر از روایات دیگر و نقل‌های دیگر دارد آن را باید اخذ کرد.

صاحب المدونة الكبرى می‌گوید: «قال مالك بلغني أن عمر بن الخطاب لما ولي و حجّ و دخل مكة أخرّ المقام إلى موضعه الذي هو فيه اليوم»؛ عمر بعد از اینکه به حکومت رسید وقتی به حج رفت، آنجا مصلحت دید که این مقام را از کنار بیت بردارد و با فاصله قرار بدهد، «كان ملصقاً بالبیت فی عهد النبی(صلی الله علیه وآله) و عهد ابی بکر و قبل ذلك»، در این نقل این اضافه را دارد که در زمان جاهلیت نیز این ملصق به بیت بوده، «و كان قدّموه فی الجاهلیة»؛ در زمان جاهلیت هم این مقام را ملصق به بیت قرار داده بودند، «و مخافة ان یذهب به السیل»؛ گفتند اگر با فاصله باشد سیل این را از بیت می‌برد. به همین جهت مقام کنار دیوار بیت باشد که آن را حفظش کنند.

«فلما ولی عمر اخرج اخيوطه كانت فی خزانة الكعبة»؛ وقتی که عمر به حکومت رسید يك ريسمان‌ها و طناب‌هایی که در خزانه کعبه بود (خزانه کعبه چند ضراع حضرت ابراهیم(علیه السلام) داخل کعبه را گود کرده بود و آنجا به عنوان خزانه کعبه شده بود، آن وقت نخ‌هایی در اینجا بوده)، «قد كانوا قاسوا بها ما بین موضعه و بین البیت»؛ بین موضع مقام و بیت را با این معین می‌کردند، «إذ قدّموه مخافة السیل».

در زمان‌های قبل فاصله داشته و بعد جاهلیت برای این که مقام از بین نرود ملصق به بیت کردند و عمر اندازه‌گیری کرد، «فاخرجه إلى موضعه اليوم»؛ یعنی با همان اخيوطه که ملاک بوده اینجا قرار داد. این دلالت بر آن دارد که عمر به میل خودش که این اینجا باشد این کار را انجام نداده است، بلکه با يك ملاکی این کار را کرد، «فهذا موضعه الذي كانت فيه فی الجاهلیة و علی عهد ابراهیم(علیه السلام)»^[20]؛ این موضعی که الآن مقام است، هم در زمان ابراهیم(علیه السلام) بوده و هم در زمان جاهلیت يك زمان طولانی همینطور بوده تا اینجا مخافة السیل داشتند آوردند ملصق کردند و دو مرتبه عمر آمد سر جای اصلی خودش قرار داد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

- [1] □ فتح القدیر، ج 1، ص 140.
- [2] □ دلائل النبوه للبيهقي، ج 2، ص 63.
- [3] □ فتح الباری، ج 8، ص 169.
- [4] □ تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 172.
- [5] □ سؤالات حمزه، ج 1، ص 164.
- [6] □ العلل فی خبر من غیر، ج 2، ص 291.
- [7] □ الجرح و التعديل، ج 5، ص 395.
- [8] □ الجوهر النقی، ج 5، ص 190.
- [9] □ نقض المبانی، ص 136.
- [10] □ نصیحة الاخوان، ص 18.
- [11] □ مصنف عبد الرزاق، ج 5، ص 48، شماره 8955.
- [12] □ علل ابی حاتم، ج 1، ص 298، شماره 896.
- [13] □ الجواب المستقیم، ص 4.
- [14] □ فتح الباری، ج 10، ص 551.
- [15] □ «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» سوره تغابن، آیه 7.
- [16] □ نقض المبانی، ص 114.

[17] مصنف عبد الرزاق، ج5، ص48، شماره8955.

[18] فتح الباری، ج8، ص169.

[19] تفسیر ابن کثیر، ج1، ص172.

[20] المدونة الكبرى، ج2، ص452.